



جانشین فرمانده ناجا: پایین بودن هزینه جرم باعث افزایش مجرم در جامعه شده است



شهر ونگ

... امیرمسعود فلاح

**سوگلی استاد:** دانشجویان ردیف اول. آنان که لحظه‌ای چشم از استاد برندارند و درخواست کویز و امتحان کنند. **حاضری زن:** مرام‌گش کردن دوست. **ارایه دادن / کنفرانس:** فراهم کردن اسباب خنده و انبساط خاطر برای همکلاسی‌ها. خواندن مطالب ویکی‌پدیا برای همکلاسی‌ها از روی پاورپوینت. در مواردی که کار گروهی است، یکی برای همه می‌شود و همه برای خودشان. **انجمن علمی:** محفل چای خوری و کپ‌زنی دانشجویان بیکار. **دانشجوی ستاره‌دار:** پدیده‌ای شایع در ممالک دوردست که به میهن عزیز ما مربوط نمی‌شود؛ بنابراین نیاز به توضیح نداشته و سریعاً به مورد بعدی رویم. **انتظامات دانشگاه:** کسی که دانشجویان را در لباس‌های بلند و گشاد می‌پسندد و از قبل از کرونا، پیش‌بینی‌اش را کرده بود و مراقب بود انواع فاصله‌های اجتماعی، فیزیکی، زیست‌شناسی و... رعایت شود. □

**دانشجوی پسر:** پسری که پول می‌دهد تا دیرتر سرباز شود. ایضاً دانشجویی که آن روی دیگر استاد را ببیند. ایضاً آنکه دانشگاه را با پارک اشتباه گرفته و دست در جیب و سوت‌زنان و بی‌حی‌ی‌گی قلم و کاغذ به دانشگاه آمد و شد می‌کند. **تدریس:** روش ارایه درس توسط استاد به گونه‌ای که مطالب آن قدر میهم بماند تا کار به سوال نکشد و دانشجو فکر کند فقط خودش نقشه می‌دهد و سوال کردن را کسر شأن پندارد. **جزوه:** دفترچه تلفن. آنچه موجب انس و الفت و نزدیک شدن قلوب شود. **پروژه:** چیزی که دانشجویان برای انجام ندادنش به‌خانه هم‌زود و خوش بگذرانند. **انتخاب واحد:** سنگ‌بزرگ، آزمون‌گرایی محض. **حذف‌واضف:** آمیختن آزمون‌گرایی با واقع‌بینی. **حذف‌اضطراری:** خوردن سربه سنگ‌سخت، واقع‌گرایی محض و ترک آزمون‌گرایی. **مشروطی:** از حقوق دانشجو. موضوعی کاملاً طبیعی. سرنوشت دانشجویی که یا نامه‌نویستن ندانند یا استادش نامه‌نخواند.

گنجشک روزی‌ها

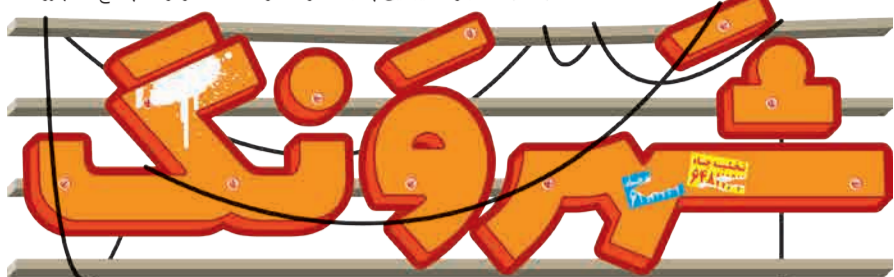
از زبان یک خانوم جلسه‌ای

می‌کند، مطرح کنیم. شرایط خیلی خوبی بود و ما خوشحال بودیم که داریم برای اهداف شرکت سخت تلاش می‌کنیم. اما مشکل اینجا بود که محصولات مان فروش نمی‌رفت و درآمدی کسب نمی‌کردیم. آقای مدیرعامل هم تصمیم گرفت یک جلسه با سایر مدیران و کارکنان برگزار کند تا بفهمیم علتش چیست. بعد از برگزاری تعدادی جلسه نفسگیر و حساس و ارزیابی نظرات همه افراد، تصمیم بر این شد که به صورت امتحانی، جلسات را حذف کنیم تا کمی هم به کارهایمان برسیم و تأثیر آن را بر عملکرد ببینیم. جلسات برای مدتی متوقف شد و ما پس از مدت‌ها می‌توانستیم پشت سیستم بنشینیم و کار کنیم. همان روزها بود که آن مکالمه عجیب را از دفتر رئیس شنیدیم. وسط روز، از پشت سیستم بلند شده بودم که برای خودم چای بریزم، که صدای گریه‌مانندی از دفترش به گوشم رسید؛ صدای لرزان یکی از همکاران مان بود که با حال خراب، جوری که انگار استخوان‌هایش درد می‌کند، با تضرع و زاری به رئیس التماس می‌کرد: «رئیس! تورو خدا نه نیار... به خدا دیگه نمی‌تونم... روزی ۱۰ دقیقه فقط... قول می‌دم لغتش ندیم و طولانی تر نشه... اصلاً به روز در میون، فقط ۱۰ دقیقه ایستاده حرف بزنیم و به هم گزارش بدیم و در مورد استراتژی‌ها حرف بزنیم... به جلسه خیلی کوتاه... خواهش می‌کنم نه نگو... اصلاً هر روز هم نه... فقط همین یه بار، قول می‌دم دیگه چیزی نخوام... خرابم رئیس...» و صدای گریه‌اش در اتاق رئیس می‌پیچید. چای را ریختم و برگشتم پشت میزیم. در حالی که من هم درد غریبی در استخوان‌هایم حس می‌کردم. □

چند هفته بعد از شروع کارم در شرکت جدید بود که مکالمه عجیبی از دفتر مدیرعامل شنیدم: «رئیس! تورو خدا نه نیار... قول می‌دم لغتش ندیم... زود تمومش می‌کنم به خدا...» آن روز هرچه تلاش کردم، نتوانستم موضوع مکالمه را حدس بزنم و تا مدت‌ها ذهنم درگیر آن بود. در آن هفته‌های اول، متوجه موضوع مهم دیگری هم شده بودم. اینکه در شرکت ما روحیه کار تیمی خیلی اهمیت داشت، بنابراین ما باید با هم در ارتباط می‌بودیم و در جریان جزئیات فعالیت‌های هم قرار می‌گرفتیم. به همین دلیل دائماً جلساتی در سطح شرکت برگزار می‌شد که ما به هم گزارش کار بدیم یا ایده‌پردازی کنیم یا استراتژی‌های شرکت را مرور کنیم. البته ما کلاً هشت نفر بودیم، اما از صبح که می‌رفتیم سر کار، جلسات مان آغاز می‌شد. یک‌بار همه با هم، یک‌بار هم به صورت دو به دو، یک‌بار هم تک به تک به هم گزارش می‌دادیم. جلسات با فاصله نیم‌ساعت از هم شروع می‌شد و هر بار وارد اتاق جلسه می‌شدیم، می‌دیدیم دوباره با همان آدم‌های نیم‌ساعت پیش جلسه داریم. اما در عوض این جوری خیال‌مان راحت بود که همه در مورد کارهای هم شایع‌تر می‌شدیم. حتی بعد از اینکه همه شایع‌تر می‌شدیم هم باز مدیران نگران بودند که نکند چیزی ته دل مان مانده باشد، بنابراین جلساتی تعریف کردند با عنوان «فیدبک» که در آن حرف‌هایمان را رو در رو به هم بزنیم و اگر چیزی اذیت‌مان



آرزو دوزی کارنویس



اینستاگرام شهر ونگ: Instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهر ونگ: shahrvang1@gmail.com

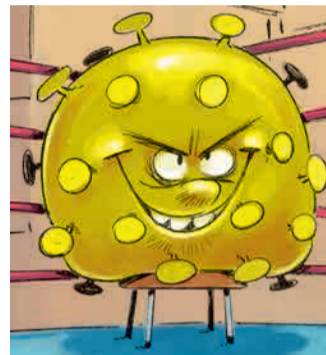


سنگ مفت، حرف مفت!

کاسیان کرونا



شهرام شهیدی ... طنزنویس



هتل‌ها و رستوران‌ها بعد از ماه مبارک رمضان به صورت کامل بازگشایی می‌شوند

کرونا: نکنه شکستم دادید و خودم حالیم نیست؟

یک مسئول: شکستش که ندادیم اما بهش ثابت کردیم رئیس کیه! یک مسئول دیگر: دستور بازگشایی می‌دیم اما اگه دوباره شیوع پیدا کنه تقصیر شما شکموهاست! ابرها: از چند روز دیگه با استوری رستوران بارورمون می‌کنند! صاحب رستوران: تورستورانم این قدر بیماری هست که کرونا توش گمه! یک کارشناس: دیگه یا باید کرونا بگیرید یا توی خونه بمونید و بی پولی و افسردگی بگیرید! تلویزیون: و حالا گزارشی ببینید از هم‌وطنان مسئولیت‌شناسی که به چلوکباب خودالکل می‌زنند...! #هستی-باش-اما-فکر-نکن-ازت-می‌ترسیم #باز-کردن-از-ما-مسئولیتش-با-شما-شهر ونگ

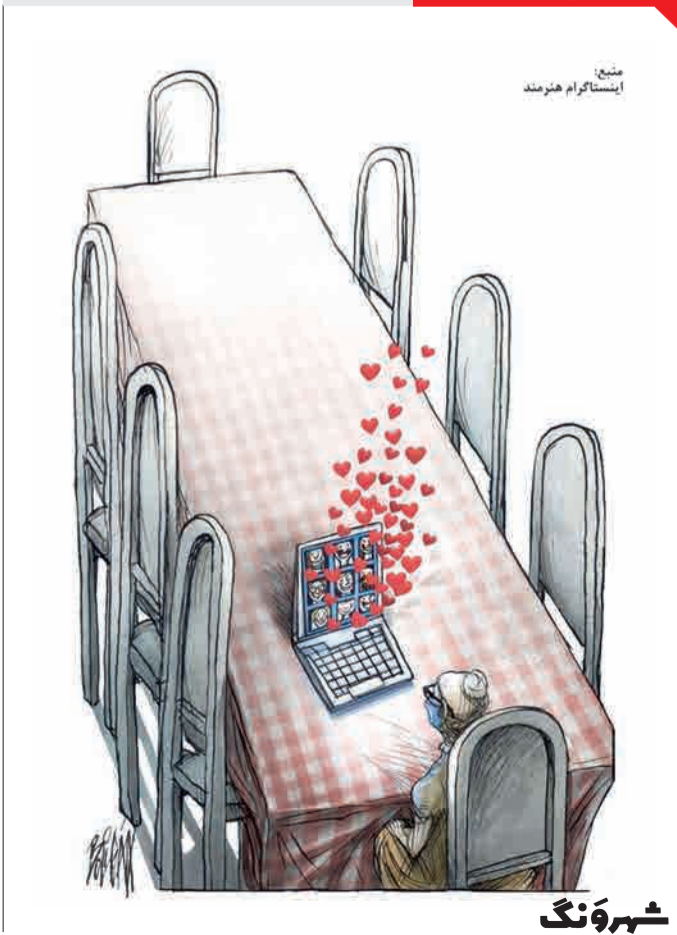
لغت‌نامه

باب دانشگاه

**دانشگاه:** بنگاه معاملات علمی که در آن مدرک و مقاله به‌خرد و بفروشد. **شهریه:** وجه معامله. **بورسیه:** کادوبه آنکه دوستش می‌داریم. **استاد آقا:** کسی که هر ترم در محتوای کتابش تجدیدنظر کند و به‌رغم میل باطنی‌اش خرید آن الزامی شود. **استاد خانم:** مدرسی که به خودش هم رحم نکند. ایضاً کسی که جزوه‌اش از ازل در دسترس همگان ولایت‌گیر است. **دانشجوی دختر:** دختری که پول می‌دهد تا زودتر عروس شود. ایضاً دانشجویی که روی خوش استاد را ببیند. ایضاً آنکه جزوه را با دفتر نقاشی اشتباه گرفته.

شهر ونگ

آنجل بولیگان کارنویس



شهر ونگ

یک. هیچ چیزی در جهان نیست که شر مطلق باشد. تمام بدی‌های جهان هم بالاخره یک نقطه روشن و خوب دارند. کرونا هم از این قاعده مستثنی نیست و اگر هزار و یک بدی داشته باشد در عوض این خُسن را برای جماعت طنزنویس و روزنامه‌نگار دارد که حالا حالا‌ها سوزده دست‌شان می‌دهد و برای درآوردن یک لقمه نان لازم نیست کلی فسفر بسوزانند. خود من الان با نوشتن طنز در مورد کرونا کلی حق‌التحریر به جیب زده‌ام. هیچ بعید نیست فردا روزی اگر بخواهند دنبال کاسیان کرونا بگیرند و کسانی را که از کرونا کاسی کرده‌اند، دستگیر کنند به جای رفتن سرخ فلان آقا زاده و بهمان دلال صاف بیایند سرخ ما طنزنویس‌ها و ما را به عنوان سلطان کرونا معرفی کنند. نخبندید. در این مملکت کار نشد ندارد!

دو. خب حالا که قرار است سلطان کرونا بشویم، بگذارید حداقل حلالش کنیم. یکی از مدیران اعلام کرده ما در بحث کرونا پنج بر یک از آمریکا جلو هستیم. اول از همه کاش ایشان می‌فرمودند مگر مسابقات بین‌المللی و لیگ‌های فوتبال جهان تعطیل نبودند؟ این دو کشور کی و کجا با هم مسابقه دادند؟ احتمالاً از این مسابقات پلی استیشن بوده. مسأله دوم اینکه حالا چرا پنج یک؟ دوست عزیز پرسید پس چند بر یک؟ آدم یاد بازی یک مرغ دارم روزی یک تخم می‌گذارد می‌افتد.

سه. حکایتی از ملا نصرالدین نقل کنم. از ملا نصرالدین پرسیدند از اینجا تا آن ور دنیا چند فرسنگ است؟ ملا جواب داد دو میلیون فرسنگ. بعد که دید طرف مقابل قانع نشده ادامه داد اگر شک داری خودت برو بشمار. حالا حکایت ماشده که اگر به نتیجه پنج بر یک شک داریم خودمان باید برویم گل‌ها را بشماریم و در این روزهای کرونایی جز به تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

چهار. عرض کردم که کرونا همه‌اش تهدید نیست. فرصت هم هست. به‌عنوان مثال مایکروسافت اعلام کرده خون‌بیماران کرونایی را می‌خرد. حالا اینکه چرا این کار را می‌کنند لابد به خودش مربوط است. اما الان وقت این است که ما طنزنویسان از تهدید فرصت بسازیم و با کرونایی‌کردن اکثر مردم و بعد صادر کردن خون ملت به فرنگ، صادرات غیرنفتی را افزایش داده و از واردات کشور کنیم.

پنج. من امروز می‌توانم ثابت کنم بیشترین عامل اشاعه ویروس کرونا، نه مردم عادی که سیاستمداران هر کشور هستند. نخیر، بنده منتقد کشکی سیاستمداران نیستم و از طریق دیگری این ادعا را ثابت می‌کنم. تاکنون باور عمومی و البته تخصصی پزشکی بر این بود که تنها سرفه کردن یا عطسه‌مکن است باعث انتقال ویروس کرونا از طریق هوا از شخصی به شخصی دیگر شود. حالا مطالعه‌ای جدید نشان می‌دهد که قطرات تنفسی تولید شده در طی حرف زدن افراد هم می‌تواند در انتقال ویروس کرونا نقش داشته باشد. چه کسانی خیلی خیلی حرف می‌زنند؟ آقرین بر شما. سیاستمدارها. □